

دختران و پسران جوان امروز خیلی شجاع‌تر از پدر و مادران خود هستند. بازیگران عرصه سیاست، به هوس افتاده‌اند آنها را به خط‌کنند تا طرح‌های انقلابی یا اصلاح طلبانه خود را پیش ببرند. یکی خیال می‌کند با این جوانان می‌تواند نظام را جا به جا کند، دیگری خیال می‌کند با این جوانان می‌تواند اصلاحات به زمین مانده را به سرانجام برساند. اما این جوانان به خط‌شدنی نیستند.

چیزی که فضای این جوانان را به کلی از مردان و زنان فعال حوزه سیاست متمایز می‌کند، پدیده «گریز از جهان به شدت سیاسی» شده است. دنیای پدر و مادر این جوانان دنیای به شدت سیاسی شده بود. همه چیز به عرصه سیاست ترجمه شده بود. همه باید از دم صبح که برمی‌خاستند، اول به بازار سیاست سر می‌زدند، چیزی می‌خریدند چیزی می‌فروختند و تا شب دلمشغول خرید و فروش خود بودند. این جوانان به اندازه پدر و مادرانشان تعلق به سیاست ندارند. همه قدرتی هم که خلق می‌کنند، ناشی از همین کم‌تعلقی آنها به سیاست است. از سیاست همین قدر می‌فهمند که خوب است دست از سرشان بردارد. آنها با سردمداران سیاست، بر سر آرمان‌های سیاسی جدال نمی‌کنند، تنها فریاد می‌زنند دست از سرمان بردارید. ما را به حال خود رها کنید. مبارزه سیاسی نمی‌کنند، سازوکارهای متعارف سیاسی را منحل می‌کنند. این همان چیزی است که واکنش علیه آن را دشوار می‌کند. آنها اول صبح کارهای دیگر دارند و اگر سری هم به بازار سیاست بزنند، آخر شب‌هاست. جمهوری اسلامی و همه اپوزیسیون رنگارنگش نمی‌دانند با نسلی که پتانسیل سیاسی شدنش کمتر از انتظار آنهاست چه باید بکنند. کم‌تعلقی آنها به سر و صدای بیش از حد عرصه سیاست همه را معلق می‌کند.

این جوانان سیاست‌گریز نیستند. جان و روح‌شان از دنیایی که بیش از حد سیاسی شده خسته است. دنیایی را طلب می‌کنند که بهای هواداری کردن از این یا مبارزه با آن خیلی گران نباشد. \* همانقدر که از جامعه بیش از حد سیاسی شده گریزانند، از جامعه بیش از حد دینی شده هم می‌گریزند. \* دین‌گریز نیستند، اما خیال می‌کنند تبدیل کردن دین به یک پدیده همه جا و همه روز حاضر خسته‌شان می‌کند.

آنها که می‌خواهند این نسل را نمایندگی کنند، درست همان کاری را می‌کنند که این نسل از آن می‌گریزد. دیگر کسی تنور دین را روشن نمی‌کند، بازار داغ کردن تنور سیاست رونق گرفته است. کسانی می‌خواهند با زبانی تازه یکبار دیگر جامعه را بیش از حد سیاسی کنند تا امکان بسیج حداکثری علیه وضع موجود فراهم شود. اما این خواست، اگرچه ممکن است توجه جوانان را جلب کند، اما هر کس امید دارد دیگری جلب شود و تغییرات انقلابی یا اصلاحی تحقق پیدا کند. اما خودش از ورود به چنان دنیایی تن می‌زند. آنقدر که همدلی می‌کنند همراهی نمی‌کنند. ماجرای نانوائی شده است که هر چه تلاش می‌کند خمیرش به تنور نمی‌چسبند.

هم افقی با نسل جوان، تنها به شرطی محقق می‌شود که همه ببینند پیشترها کسانی تنور سیاست و دین را بیش از حد داغ کرده بودند. دیگر کسی تن خود را به این تنورهای داغ نمی‌چسباند. پذیرش این واقعیت ذهن و روح اهل سیاست را می‌آزارد. آنها دل‌نگران آینده می‌شوند. از هم می‌پرسند این وضعیت به کجا می‌انجامد؟ مردان فکر و سیاست دلشوره دارند، اما جوانان را به شوق می‌آورند. برای این نسل، دلشوره نخبگان یک موفقیت است. آنها ترسیم آینده را از دست اهل سیاست و قدرت و حتی از دست روشنفکران و اهل تفکر ربوده‌اند. کسانی که آینده را خوب ترسیم می‌کردند، کار را به کسانی سپردند که با زور و قدرت و تحمق تلاش کردند تحقق آن را به نسل‌های بعدی بخوراندند. اصلاً رمز و راز بیش از حد سیاسی شدن و یا بیش از حد دینی شدن جامعه، از درون افق‌های ترسیم شده‌ای درآمد که اهل فکر ساختند و اهل قدرت پرداختند.

اگر هزار معضل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی وجود دارد، ناشی از تجربه عملی کسانی است که می‌خواستند جامعه را بیش از حد سیاسی یا دینی کنند. رهایی از این وضعیت، تنها با راندن سیاست و دین به جایگاه بایسته‌شان در جامعه امکان‌پذیر است. مساله پیش روی ما، پیوند دین و سیاست یا جدایی دین و سیاست نیست، مساله اصلی باور به این نکته است که جامعه هم از دین و هم از سیاست فراتر است. هر کدام خوب است به قلمرو بایسته‌شان عقب بنشینند.

محیط عمل سیاسی مثل گذشته در قاب‌های خوب طراحی شده ایدئولوژیک نمی‌گنجد. نمی‌توانیم با افق‌افکنی‌های عقلانی چشم‌اندازهای روشن برای همگان ترسیم کنیم. باید فکر در محیط پیچیده و نامتعیین را یاد بگیریم. این کاری است که کمتر آموخته‌ایم.